

صهیونیسم مسیحایی: الاغ و گوساله‌ی سرخ

موشه ماخوور



ترجمه‌ی هومن کاسبی



ملت یا مذهب؟

رابطه‌ی صهیونیسم و یهودیت (دین یهود) متناقض و پیچیده است. صهیونیسم در ایام اولیه‌ی خود ظاهراً جنبش سیاسی سراپا سکولاری بود. ظاهراً، در واقعیت، اگرچه «اگوی» ego آن سکولار بود، «اید» id آن همواره مذهبی بوده است. در دوران اخیر، دومی از گوشه‌ی نهان خود به‌در آمده و تمام‌قد جولان می‌دهد. صورتی از صهیونیسم مذهبی در اسرائیل نفوذ یافته است که در مقام یک جنبش سیاسی دارای ایدئولوژی مذهبی، سرشت مشترکی با اونجلیسم مسیحی پیکارجو و جهادگرایی اسلامی دارد.

صهیونیسم سیاسی از همان سرآغاز خود در سال ۱۸۹۷، خودش را جنبشی ملی در دفاع از حق تعیین سرنوشت در نظر می‌گرفت. ایدئولوژی آن مبتنی بر دو اصل اساسی است. نخست، تمامیت یهودیان در سراسر جهان یک جمع ملی واحد محسوب می‌شود - یک قوم (اتنوس)^۱. دوم، مدعای این موجودیت ملی مبنی بر تملک سرزمین اجدادی آن، ارتس ییسرائل (ارض موعود یا همان سرزمین اسرائیل)، حائز اعتبار است.^۱ هر دو اصل در اساطیر مذهبی ریشه دارند.^۲

بگذارید از نخستین اصل شروع کنم. این اصل به یک معنا ظاهراً نسخه‌ی سکولاری از انگاره‌ی کتاب مقدس از فرزندان اسرائیل در مقام «قوم یهوه» است.^۳ قوم یهود در سراسر جهان اساساً مفهومی مبتنی بر مذهب است؛ به بیان سعدیا گائون،^۲ یکی از بالاترین مراجع یهودیت: «مردم ما فقط به خاطر تورات (قانون مذهبی) مردم محسوب می‌شوند».^۴ تمامیت یهودی‌ها به‌وضوح ملت واحدی را به معنای سکولار مدرن این لفظ تشکیل نمی‌دهند یا در طی بیش از دو هزار سال یک ملت به هر معنای معاصر به شمار نیامده‌اند (اگر هرگز بوده باشند).^۵ یهودیان از مدت‌ها پیش دربرگیرنده‌ی اجتماعات قومی متمایز بسیاری بوده‌اند که تنها ویژگی مشترک آن‌ها یهودیت و دین یهود است.

^۱ Ethnos

^۲ Sa'adia Ga'on

شرط لازم و کافی برای تبدیل شدن یک غیریهودی -شخصی که مادرش یهودی نیست- به یهودی، تغییر کیش مذهبی است. برعکس، یهودی‌ای که دین دیگری برگزیند دیگر یهودی تلقی نمی‌شود، به‌جز برای نژادپرست‌ها که یهودی بودن برای آن‌ها مسئله‌ی نژاد است.^۶ مسلماً افرادی هستند که به یهودیت عمل نمی‌کنند یا به خدای آن باور ندارند، اما خودشان را یهودی می‌دانند و دیگران نیز آن‌ها را یهودی می‌پندارند. اما در خارج از اسرائیل -بعداً به این استثنای مهم بازخواهم گشت- هویت سکولار یهودی معمولاً پس از دو یا سه نسل از بین می‌رود.

پلاتفرم پیتسبورگ،^۱ سند بنیان‌گذار جنبش اصلاحات یهودی در ایالات متحده - تا به‌امروز بزرگ‌ترین فرقه در یهودیت آمریکایی - مربوط به سال ۱۸۸۵ است. اگرچه جنبش صهیونیستی در آن زمان هنوز به‌طور رسمی تأسیس نشده بود، اما ایده‌های صهیونیستی از پیش مورد بحث قرار می‌گرفت. نگرش پلاتفرم نسبت به آن ایده‌ها بی‌پرده بیان شده است: «ما خودمان را دیگر نه ملت بلکه اجتماعی مذهبی در نظر می‌گیریم و بنابراین انتظار بازگشت به فلسطین یا پرستش قربانی تحت لوای فرزندان هارون یا احیای هر یک از قوانین مربوط به دولت یهودی را نداریم».^۷

در اروپای غربی، یهودیان برجسته این ادعای صهیونیستی را که یهودی بودن مقوله‌ای ملی است نه مقوله‌ای مذهبی، با حرارت زیر سؤال می‌بردند. از نظر آن‌ها، این ایده به شکل خطرناکی مشابه دیدگاه یهودستیزانه به یهودیان به‌مثابه عنصری خارجی به نظر می‌رسید.

به‌عنوان مثال، آلفرد ناکت^۲ سیاستمدار و دانشمند فرانسوی در جدل خود علیه برنارد لازار^۳ صهیونیست در سال ۱۹۰۳ خاطر نشان کرد که این ادعا که یهودیان ملتی مجزا

^۱ Pittsburgh Platform

^۲ Alfred Naquet

^۳ Bernard Lazare

هستند، تفاوت چندان‌ی با موعظه‌ی یهودستیزان پیشرو همچون ادوار درومون،^۱ بنیان‌گذار اتحادیه‌ی یهودستیز فرانسه ندارد.

اگر مایه‌ی خوشحالی برنارد لازار بود که خودش را شهروند ملت جداگانه‌ای بداند، به خودش مربوط است؛ اما من اعلام می‌کنم که گرچه یهودی به دنیا آدمم ... ملیت یهودی را به رسمیت نمی‌شناسم ... من به هیچ ملتی جز فرانسه تعلق ندارم ... آیا یهودیان یک ملت هستند؟ اگرچه در گذشته‌ی دور بودند، اما پاسخ من مطلقاً منفی است. مفهوم ملت به شرایط خاصی دلالت می‌کند که در این مورد وجود ندارند. یک ملت باید دارای قلمروی‌ای باشد که در آن توسعه یابد و لاقلاً در زمانه‌ی ما، تا وقتی که کنفدراسیونی جهانی این مبنا را گسترش ندهد، ملت باید زبان مشترکی داشته باشد. و یهودیان دیگر قلمرو یا زبان مشترکی ندارند ... مانند خود من، برنارد لازار نیز احتمالاً کلمه‌ای عبری نمی‌دانست و اگر صهیونیسم به هدف خود رسیده بود، او متوجه می‌شد که برقراری ارتباط با هم‌خونانش از دیگر نقاط دنیا به هیچ‌وجه آسان نیست ...

یهودیان آلمانی و فرانسوی کاملاً بی‌شباهت به یهودیان لهستانی و روسی هستند. ویژگی‌های مشخصه‌ی یهودیان شامل هیچ چیزی نیست که مهر ملیت بر خود داشته باشد. اگر به رسمیت شناختن یهودیان در مقام ملت معجز باشد، کاری

^۱ Édouard Drumont

که درومون انجام می‌دهد، ملتی مصنوعی خواهد بود. یهودی مدرن، محصول انتخاب غیرطبیعی است که اسلاف وی به مدت تقریباً هجده قرن تابع آن بوده‌اند.^۱

هنگامی که صهیونیست‌ها به سرپرستی چیم ویزمن^۱ مشغول لابی برای چیزی بودند که بعداً در سال ۱۹۱۷ به‌عنوان اعلامیه‌ی بالفور^۲ شناخته می‌شد، یهودیان برجسته‌ی بریتانیایی - که اجماع هیئت نمایندگان یهودیان بریتانیایی را نمایندگی می‌کردند - ادعای ملیت یهودی را از منظر بسیار مشابه، یعنی اشاره به قرابت آن با یهودستیزی، رد کردند.^۹ این دیدگاه، وضعیت واقعی یهودیان را در اکثر کشورهای غربی که آن‌ها به برابری حقوقی دست یافته بودند، بازتاب می‌داد. در ایالات متحده، آن‌ها از سال ۱۷۸۹ حقوق برابر داشتند و انقلاب فرانسه در سال ۱۷۹۱ موجب رهایی یهودیان شد. ناپلئون بناپارت نیز یهودیان را در کشورهایی که فتح کرده بود، آزاد ساخت. این امر در طی قرن نوزدهم به سایر کشورهای اروپای غربی گسترش یافت. در بریتانیای کبیر، این فرایند تدریجی بود و یهودیان نسبتاً دیر هنگام تحت لایحه‌ی سوگند ۱۸۵۸ به برابری حقوق کامل نائل شدند. در تمام این کشورها، یهودیان به سرعت از لحاظ فرهنگی و زبانی در ملل میزبان مربوطه هضم شدند و نگران غلبه بر مخالفت یهودستیزانه با حق آن‌ها برای متعلق پنداشته شدن به این ملت‌ها بودند.

وضعیت در اروپای شرقی، در بخش اروپایی امپراتوری روسیه و اقمار آن، کاملاً تفاوت داشت؛ در اینجا اسطوره‌ی ملیت یهودی دارای معتقدانی بود. تا اواخر قرن نوزدهم، یهودیان در آن بخش از دنیا که تا حد زیادی هضم نشده و در معرض تبعیض قانونی قرار داشتند، به چیزی در مایه‌های یک ملت یا شبه‌ملت با فرهنگ سکولار و ادبیات خودش به زبان متمایز آن، یعنی ییدیش، تطور یافته بودند. به‌علاوه، ییدیش‌زبانان

^۱ Chaim Weizmann

^۲ Balfour Declaration

کسر بزرگ و در برخی موارد اکثریت جمعیت را در تقریباً انگشت‌شماری از مناطق محصور روستایی، شهرک‌ها و شهرها در نقاط غربی امپراتوری روسیه تشکیل می‌دادند.^{۱۰} اگرچه این شبه‌ملت شامل اجتماعات یهودی جاافتاده در اروپای غربی و ایالات متحده نمی‌شد، چه رسد به قاره‌های دیگر (نه حتی یهودیان در بخش آسیایی امپراتوری روسیه)، اما اکثریت قابل توجهی از یهودیان جهان را تشکیل می‌داد. بنابراین تعجیبی ندارد که یهودیان اروپای شرقی روی هم‌رفته انگاره‌ی ملت یهود را مسلم گرفتند، اگرچه فقط اقلیت کوچکی پیرو صهیونیسم بودند.

بوند،^۱ مهم‌ترین سازمان کارگران یهودی در امپراتوری روسیه و به شدت ضدصهیونیست، در ۱۸۹۷ شکل گرفت. سال بعد، وقتی بوند به بنیان‌گذاری حزب کارگری سوسیال دموکراتیک روسیه^۲ (آر.اس.دی.ال.پی) کمک نمود، این حق را که بخش ملی خودمختاری درون حزب جدید باشد، مطالبه کرد و در ابتدا به آن اعطا شد. در کنگره‌ی دوم آر.اس.دی.ال.پی در سال ۱۹۰۳، فراکسیون اکثریت (بلشویکی) حزب به رهبری و. ا. لنین، آن حق را ملغی ساخت و بنابراین بوند از آر.دی.اس.ال.پی انشعبا کرد. (در کنگره‌ی ششم ۱۹۰۶ که فراکسیون بلشویکی در اقلیت بود، دوباره به حزب ملحق شد). در زمره‌ی استدلال‌های لنین این ادعا بود که یهودیان یک ملت نیستند. او در حمایت از این ادعا به عقیده‌ی کارل کائوتسکی، «یکی از برجسته‌ترین نظریه‌پردازان مارکسیست»، و همچنین جدل (فوق‌الذکر) ناکت علیه لازار استناد کرد.^{۱۱}

با این حال، استدلال لنین درباره‌ی این نکته‌ی خاص نسبتاً ضعیف است: کائوتسکی و ناکت در عمل نشان دادند که یک ملت پان-یهودی وجود ندارد که تمام یهودیان را در سراسر جهان در برگیرد. اما بوند نه به یهودیان جهان بلکه فقط به کارگران یهودی در امپراتوری روسیه مربوط بود، همان‌طور که نام کامل آن به وضوح نشان می‌داد: بوند

^۱ Bund

^۲ Russian Social Democratic Labour Party (RSDLP)

(فدراسیون) عمومی کارگران یهودی لیتوانی، لهستان و روسیه.^۱ کائوتسکی و ناکت، انکار ملیت پان-یهودی را بر این نکته مبتنی می‌ساختند که یهودیان جهان فاقد زبان مشترکی هستند و درون قلمروی مشخصی قرار ندارند. اما یهودیانی که بوند به آنها مربوط می‌شد، زبان متمایز خودشان را داشتند: ییدیش. و گرچه اکثریت جمعیت را در قلمروی پیوسته‌ی واحدی تشکیل نمی‌دادند، اما از این نظر تفاوت چندانی با برخی دیگر از گروه‌های ملی در موزاییک اروپای شرقی نداشتند، جایی که ملیت معمولاً در درجه‌ی نخست مقوله‌ای زبانی-فرهنگی بوده است.

قوم عبری نوین

اجتماع ملی ییدیش-زبان اروپای شرقی دیگر وجود ندارد. امواج بزرگی از اعضای آن از دهه‌ی ۱۸۸۰ به نقاط دیگر جهان مهاجرت کردند و میلیون‌ها نفر که تصمیم گرفتند نروند یا در یافتن مأمنی ناکام ماندند، در یهودکشی نازی از بین رفتند.

در این ضمن، مهاجران یهودی در فلسطین به ملت عبری مهاجرنشین جدیدی تبدیل می‌شدند. این مسئله ما را به دومین اصل محوری ایدئولوژی صهیونیستی می‌رساند: ادعای مالکیت بر میهن اجدادی یهود.

ادعاهای تبلیغاتی اخیر درباره‌ی این اصل معمولاً در سکوت از کنار این واقعیت می‌گذرند که اجرای حق مذکور ضرورتاً شامل استعمار سرزمین موردنظر (متشکل از بخش بسیار کوچکی از فلسطین پیش از سال ۱۹۴۸) که عرب‌های فلسطینی در آنجا سکونت داشتند، توسط یهودیان بوده است.

در دوران اولیه، این واقعیت انکارناپذیر که پروژه‌ی صهیونیستی به معنای استعمار است، باعث احساس شرمندگی نمی‌شد. صهیونیسم سیاسی خودش را از همان آغاز

^۱ General Jewish Labour Bund (Federation) of Lithuania, Poland, and Russia

این گونه توصیف می‌کرد. بدین ترتیب، کنگره‌ی دوم صهیونیستی (۱۸۹۸) قطعنامه‌ی ذیل را تصویب کرد (متممی بر برنامه‌ی بازل که سال پیش از آن در کنگره‌ی اول تصویب شده بود):

این کنگره در تأیید استعمار که از پیش در فلسطین آغاز شده است و با میل به تقویت تلاش‌های بیشتر در آن جهت، بدین وسیله اعلام می‌دارد که:

۱. این کنگره برای شهرک‌سازی صحیح در فلسطین، ضروری قلمداد می‌کند که اجازه‌ی لازم را از سوی حکومت ترکیه به دست آورد و شهرک‌سازی را طبق برنامه و تحت هدایت کمیته‌ی منتخب این کنگره انجام دهد.

۲. این کمیته برای سرپرستی و هدایت کلیه‌ی امور استعمار منصوب خواهد شد؛ از ده عضو تشکیل شده و در لندن مستقر خواهد بود.^{۱۲}

کنگره همچنین برای تأمین مالی فعالیت‌های جنبش صهیونیستی، تصمیم به تأسیس بانکی به نام تراست استعماری یهودی گرفت و این بانک حسب‌المقرر در سال ۱۸۹۹ در لندن به ثبت رسید.^{۱۳} در قرن بیستم، صهیونیست‌ها همچنان پروژه‌ی خود را بدون خجالت و به طریقی کاملاً واقع‌بینانه به‌عنوان استعمار توصیف می‌کردند. نمونه‌ی بارز این امر، مقاله‌ی مشهور ولادیمیر جابوتینسکی^۱ رهبر صهیونیست راست‌گرا در سال ۱۹۲۳ به نام «دیوار آهنین» است.^{۱۴} بعداً در آن قرن، این واژه به دلیل مسائل روابط عمومی با حسن تعبیرهای گوناگون جایگزین شد.

^۱ Vladimir Jabotinsky

از آن‌جا که هدف پروژه‌ی صهیونیستی، خلق دولت-ملت‌ی یهودی با اکثریت یهودی بود و از آن‌جا که تولیدکنندگان مستقیم در هر کشوری اکثریت جمعیت را تشکیل می‌دهند، برای رهبران زیرک‌تر آن کاملاً آشکار بود که اقتصاد سیاسی استعمارگران یهودی نباید متکی به نیروی کار بومیان باشد. تنودور هرترزل،^۱ بنیان‌گذار صهیونیسم سیاسی، پروژه‌ی دولت یهودی را در مدخل گسترده‌ای در دفتر خاطرات خود مورخ ۱۲ ژوئن ۱۸۹۵ تشریح کرد. آن مدخل شامل این پیام است که اغلب نقل قول می‌شود: «ما باید اراضی خصوصی را در قلمروهایی که به ما اعطا شده است، به تدریج از دست صاحبان به در آوریم. سعی می‌کنیم افراد فقیرتر در میان جمعیت [بومی] را با فراهم کردن کار برای آن‌ها در کشورهای ترانزیتی، بی‌سروصدا به خارج از مرزهایمان انتقال دهیم، اما در کشور خودمان هرگونه کاری را از آن‌ها دریغ می‌کنیم».^{۱۵}

بنابراین استعمار صهیونیستی از همان زمان آغاز خود تماماً از الگویی که کارل مارکس «مستعمرات به معنای صحیح کلمه» نامیده بود، پیروی می‌کرد (متمایز از «مستعمرات-زراعی»^۲ و مستعمرات «در کشورهای ثروتمند و پرجمعیتی ... که به غارت می‌روند».^{۱۶} کائوتسکی آن‌ها را «مستعمرات کار» می‌نامید (برخلاف «مستعمرات استثمار» که به استثمار نیروی کار بومی وابسته هستند).^{۱۷} این الگو با مسامحه همان چیزی است که گفتمان پسااستعماری دانشگاهی از آن به‌عنوان استعمار مهاجرنشین‌یاد می‌کند. (فقط با مسامحه، زیرا سنخ‌شناسی دانشگاهی غیر مارکسیستی بر شمار نسبی مهاجران و آوارگی بومیان متمرکز است، اما همیشه بر وابستگی اقتصاد سیاسی به نیروی کار مهاجران به‌عنوان معیاری اصلی پافشاری نمی‌کند).

^۱ Theodor Herzl

^۲ منظور آن دسته از مستعمره‌هاست که کشاورزی آن‌ها به تولید برای بازارهای جهانی سرمایه‌داری هدایت شد. (م.)

قوانین عام زیادی در تاریخ وجود ندارند، اما اینجا شاهد یکی از آن‌ها هستیم: در دوران مدرن، هر جا که استعمار قابل توجهی از این الگو پیروی کرد که تولیدکنندگان مستقیم در اقتصاد سیاسی مهاجران عمدتاً خودشان مهاجر بودند، ملت مهاجر جدیدی - و نه کاست، قشر یا شبه طبقه‌ی مهاجران - به وجود آمد.

علت این امر کاملاً بدیهی است. استعمار صهیونیستی از بسیاری جهات منحصر به فرد است.^{۱۸} اما از این قانون مستثنا نیست: ساخت ملی جدیدی که خودش را عبری می‌خواند، از ایام اولیه‌ی مهاجرت صهیونیستی، یعنی حدود ۱۲۰ سال پیش، در فلسطین شروع به شکل‌گیری کرد. با این حال، صهیونیسم نگرش متعارضی به این موجودیت ملی جدید داشته و سرانجام به انکار خود وجود آن رسیده است.

معضلی که صهیونیسم با آن روبرو می‌شد، رابطه‌ی میان ملت یهودی در سراسر جهان که این ایدئولوژی فرض می‌گیرد و ملت واقعی محصول پروژه‌ی آن بود. البته ایدئولوگ‌های صهیونیست آگاه بودند که یهودیان جهان معیارهای معمول ملیت را برآورده نمی‌کنند. آن‌ها این مشکل را با ادعای این که یهودیان ملتی نامتشابه هستند، حل کردند.^{۱۹} این مسئله اغلب با تحقیر یهودیان پراکنده همراه می‌شد، با استفاده از عباراتی که به‌زحمت از کلیشه‌های یهودستیزانه قابل تمیز بودند.^{۲۰} در مقابل، ملت مهاجر عبری نوظهور با حدی از غرور ملتی عادی، مدرن و مجهز به قلمرو، و عبری مدرن زبان انحصاری خود آن برای گفتمان روزمره‌ی سکولار تلقی می‌شد. صهیونیست‌ها آن را بخشی از ملت یهود در سراسر جهان می‌دانستند، اما بخشی بسیار خاص و متمایز.

پیش از تأسیس دولت اسرائیل، اجتماع مهاجران یهودی در فلسطین را «یشوف عبری» (شهرک) می‌نامیدند، در تمایز از «یشوف قدیمی»، اجتماع یهودی مذهبی کوچک پیشا-صهیونیستی. برچسب عبری با افتخار به تمام نهادهای خلق‌شده توسط اجتماع مهاجر الحاق می‌شد. بدین ترتیب: اتحادیه‌ی زنان عبری برای حقوق برابر در ارتس یسرائل (تأسیس ۱۹۱۹)؛ سازمان عمومی (هیستادروت) کارگران عبری در ارتس یسرائل (۱۹۲۰)؛ دانشگاه عبری اورشلیم (۱۹۲۵)؛ و غیره و غیره (حتی حزب کم‌عمری

به نام کمونیست‌های عبری وجود داشت). در سال ۱۹۳۷، جابوتینسکی کتابی برنامه‌گزار تحت عنوان دولت عبری - راه‌حل مسئله‌ی یهود منتشر کرد. و مطالبه‌ی «دولت عبری!» به‌عنوان یکی از اصلی‌ترین شعارها در تظاهرات گسترده‌ی صهیونیستی مطرح و سر داده شد که من شخصاً در سال‌های آخر فرمان بریتانیا، به دنبال شکاف میان جنبش صهیونیستی و بریتانیا، شاهد آن بودم.^{۲۱}

این کاربرد واژه‌ی عبری در اعلامیه‌ی استقلال اسرائیل که در ۱۴ مه ۱۹۴۸ منتشر شد، بی‌تردید تعمدی است. شخصی که بار اصلی مسئولیت نهایی ساختن متن این سند را بر دوش داشت، موشه شارت^۱ بود - زبان‌شناس برجسته و مقید به دقت واژه‌شناختی - که قرار بود نخستین وزیر خارجه‌ی اسرائیل و بعداً دومین نخست‌وزیر آن باشد. اعلامیه تمایز قاطعی میان واژگان یهودی و عبری قائل می‌شود. اولی بارها به چشم می‌خورد و پیوسته به یهودیان جهان ارجاع می‌دهد؛ دومی سه بار ذکر می‌شود و در هر مورد به اجتماع مهاجران در فلسطین/اسرائیل اشاره دارد. دو پاراگراف نهایی در ادامه آمده است:

ما دست خود را با پیشنهاد صلح و همسایگی نیک به‌سوی تمام دولت‌های همسایه و مردمان‌شان دراز می‌کنیم و از آن‌ها می‌خواهیم تا پیوندهای تعاون و کمک متقابل با مردم عبری در سرزمین خودشان برقرار کنند. دولت اسرائیل آماده است تا سهم خود را در تلاش مشترک برای پیشرفت کل خاورمیانه انجام دهد.

ما از مردم یهودی در سراسر دیاسپورا^۲ درخواست داریم که برای انجام وظایف مهاجرت و ساخت‌وساز دور بیثوف جمع شوند و در نبرد بزرگ برای تحقق رؤیای دیرین - رستگاری اسرائیل - کنار آن بایستند.^{۲۲}

^۱ Moshe Sharett

^۲ Diaspora

ناپدید شدن عجیب مردم عبری

تمایز میان مردم عبری - که از آن به‌عنوان «ییشوف» (عبری) نیز یاد می‌شود - و مردم یهودی پراکنده در سراسر جهان، در سند بنیان‌گذار اسرائیل به‌زحمت می‌توانست از این روشن‌تر باشد. باین‌حال، در همان لحظه که وجود ملت عبری «مستقل در سرزمین خویشتن» به‌طور رسمی مورد تجلیل قرار می‌گرفت، شروع به کم‌رنگ شدن کرد. به نظر می‌رسد که دیوید بن-گوریون،^۱ نخست‌وزیر بنیان‌گذار اسرائیل، احساس ناراحتی یا ابهام درباره‌ی آن واژه داشت. مطابق با ضبط صدای اصلی بن-گوریون که اعلامیه را در جلسه‌ی شورای موقت دولت در ۱۴ مه ۱۹۴۸ قرائت می‌کرد، او از متن رسمی مکتوب (و منتشرشده) منحرف شد: او به‌جای «مردم عبری مستقل»، خواند «مردم یهودی مستقل».^{۲۳}

این تغییر بسیار مهم ممکن است لغزش فریادی بوده باشد. اما ترجمه‌ی رسمی انگلیسی از اعلامیه که حکومت اسرائیل منتشر کرده است، مسلماً بار تقصیر جعل عامدانه را بر گردن دارد. این ترجمه، عبری را در همه‌جا با یهودی جایگزین می‌کند. در نخستین پاراگراف فوق‌الذکر، «مردم عبری مستقل» را با «مردم یهودی حاکم» و در پاراگراف دوم، «ییشوف» (که قبلاً در اعلامیه‌ی اصلی، «ییشوف عبری» است) را با عبارت مجعول «یهودیان ارتس-اسرائیل» جایگزین می‌کند.^{۲۴} نیت ظریف در پس این جعل رسمی، آموزنده است: درحالی که مردم عبری محلی فقط می‌توانند واقعیت دنیوی استقلال سیاسی خود را تأیید کنند، ادعا می‌شود که «مردم یهودی» در سراسر جهان دارای حاکمیت بر «سرزمین خودشان» هستند که باید کل ارتس یسرائل باشد، یعنی فلسطین. در واقع، در عرض چند سال پس از سال ۱۹۴۸، واژه‌ی عبری در مقام ارجاع به ملت جدید که سابقاً فراگیر بود، در عمل از گفتمان عمومی اسرائیل ناپدید شد که تحت هدایت سفت و سخت ایدئولوژی صهیونیستی است که به رسانه‌ها و نظام آموزشی

^۱ David Ben-Gurion

رسوخ می‌کند. این نام هنوز برای اشاره به زبان روزمره‌ی ملت جدید استفاده می‌شد، اما دیگر نه به خود ملت.

محو شدن تمایز ملت عبری با انگیزه‌ی لزوم مشروعیت بخشیدن به پروژه‌ی گسترش طلبانه‌ی استعمارگر صهیونیستی در زمان گذشته، حال و آینده بود. ملت عبری، ساخت جدیدی است. احتمالاً مدعی کدام حقوق ملی می‌توانست باشد؟ می‌توانست به حق تعیین سرنوشت ملی - آن‌طور که معمولاً فهمیده می‌شود - تمسک جوید، اما این حق حداکثر به قلمروی‌ای که مردم یهودی اکثریت جمعیت آن را تشکیل بدهد اطلاق می‌شود. در ماه مه ۱۹۴۸ - در میانه‌ی پاک‌سازی قومی جمعیت عرب فلسطین - یهودیان بخش نسبتاً کوچکی از فلسطین تحت قیمومیت بریتانیا بودند. یا می‌توانست به قطعنامه‌ی ۱۸۱ (۲۹ نوامبر ۱۹۴۷) مجمع سازمان ملل درباره‌ی تقسیم فلسطین متوسل شود که به تصرف ۵۶ درصد از فلسطین تحت قیمومیت بریتانیا مشروعیت می‌بخشید، از جمله نواحی که منحصراً یا عمدتاً تحت سکونت اعراب بودند. در هر صورت، این ادعا مجبور است با ادعای قدرتمندتر برای حقوق ملی اعراب بومی فلسطین، مقابله و سازش کند.

اما صهیونیسم جریان اصلی به رهبری بن-گوریون، زیرک‌ترین و مصمم‌ترین استراتژیست آن، به هیچ‌وجه قصد نداشت استعمار را صرفاً به بخشی از فلسطین/ارتس یسرائل محدود کند. (درواقع، اسرائیل مآل اندیشانه از مشخص کردن مرزهای خود، چه در اعلامیه‌ی استقلال چه از آن زمان تاکنون اجتناب کرده است).^{۲۵} هیچ فضایی نیز برای دولت عرب فلسطین باقی نمی‌گذاشت: در این مورد هرگز تفاوتی میان صهیونیسم بن-گوریون و جابوتینسکی وجود نداشت.^{۲۶} اما این بدان معنا بود که استناد به وجود ملت عبری جدید و ادعای حقوق ملی برای آن، برای مشروعیت بخشیدن به اشتهای صهیونیستی بسیار بسیار ناکافی است. چیزی بسیار عظیم‌تر مورد نیاز بود. به بیان یگال ایلام^۱ مورخ صهیونیست:

^۱ Yigal Elam

صهیونیسم نمی‌توانست در فلسطین به اصل حق تعیین سرنوشت متوسل شود و به آن اتکا کند. این اصل به روشنی علیه آن و به نفع جنبش ملی اعراب محلی عمل می‌کرد ...

از دیدگاه نظریه‌ی ملی، صهیونیسم به افسانه‌ای نیاز داشت که با مفاهیم مورد پذیرش نظریه‌ی ملی ناسازگار بود ... به برداشتی بسیار گسترده‌تر از برداشت ساده‌انگارانه نیاز داشت. در این برداشت دیگر ... همه‌پرسی یهودیان جهان جایگزین همه‌پرسی جمعیت فلسطین می‌شد.^{۲۷}

«افسانه‌ی» مورد نظر، این ادعا است که یهودیان جهان موجودیتی ملی هستند که حق ظاهراً تاریخی (بخوانید: الهی) برای تصاحب کل فلسطین و استعمار آن دارد. «حق [مجموع] تعیین سرنوشت برای مردم یهود»، ترجیح‌بند بازاریابی برای این ادعای ساختگی است. هر چند که طبق هر معیار عقلانی غیر قابل قبول باشد، اما با این حال بسیار توانمند بوده است. مسلماً موفق شد نه تنها شمار زیادی از یهودیان بلکه همچنین نخبگان کشورهای امپریالیستی غربی را که آن را از نظر سیاسی مفید و همچنین سازگار با ایمان مسیحی خود می‌یافتند، متقاعد کند.

اما برای اینکه خود-مشروعیت بخشی دولت صهیونیست بی‌اشکال کار کند، استفاده از اصطلاح عبری در اشاره به ملت مهاجر اسرائیلی جدید یا حتی بخشی نیمه‌جدا از یهودیان جهان، باید رها شود. و رها شد. در عمل بی‌استفاده مانده است، مگر به عنوان ابزاری برای طرح نکات سیاسی سنجیده.^{۲۸} ملت عبری هنوز وجود دارد، اما -با وام گرفتن تمایز مشهور مارکس در رابطه با طبقه- ملتی در خود است اما دیگر نه برای خود. راه مؤثری برای پنهان کردن هستی یک موجودیت، محروم کردن آن از نام است. بی‌نام فقط به شکل ضعیفی قابل اندیشیدن است. ملت عبری با از دست دادن خاطره‌ی نام صحیح خود، به وضعیت اشاره به خودش با اسامی گیج‌کننده و نامناسب تقلیل یافته است.

در گفتمان غیررسمی، ملت عبری اغلب توسط اعضای خودش و دیگران صرفاً اسرائیلی نامیده می‌شود. اما این واژه گیج‌کننده است، زیرا قانون اسرائیل آن را به معنای تابعیت به رسمیت می‌شناسد، نه قومیت یا هویت ملی. به علاوه، آشکارا دو گروه ملی اسرائیلی وجود دارد: عبری و عرب فلسطینی.^{۲۹}

در گفتمان رسمی و عمومی در اسرائیل، اعضای ملت عبری را یهودی می‌نامند (درحالی‌که خارج از اسرائیل معمولاً یهودیان/اسرائیلی خوانده می‌شوند). اما این توصیف گل و گشاد است، زیرا صدها هزار نفر در اسرائیل وجود دارند که یهودی نیستند اما به‌خوبی در جامعه‌ی عبری هضم شده‌اند و از جانب خودشان یا بیش‌تر اعضای (غیر مذهبی) آن جامعه، متعلق به ملت متفاوتی تلقی نمی‌شوند. بسیاری از این افراد، خویشاوندان نزدیک یهودیانی هستند که اجازه یافتند به اسرائیل مهاجرت کنند و طبق قانون بازگشت به تابعیت آن کشور درآمدند، همچون همسر غیریهودی یا فرزند کسی که پدر بزرگ یا مادر بزرگ یهودی دارد.^{۳۰} فرزندان کارگر خارجی که در اسرائیل به دنیا آمده‌اند نیز وجود دارند که تنها زبان آن‌ها عبری است. علاوه بر این غیریهودیان عبری، اشخاصی در اسرائیل هستند که از جانب خودشان و اکثر مردم یهودی قلمداد می‌شوند، اما یهودی بودن آن‌ها به نحوی کاملاً مطابق با موازین قانونی اسرائیل نیست؛ همچون کسانی که به یهودیت گرویده‌اند اما تغییر کیش آن‌ها را خاخام غیر ارتدکس که شاید هم از جنسیت مؤنث بوده -چه توهینی به مقدسات!- به جا آورده باشد. یهودی بودن آن‌ها را مقام خاخام ارتدکس که از انحصار در اسرائیل برخوردار است، به رسمیت نمی‌شناسد.

بدین ترتیب صهیونیسم که نخستین بار یهودیت را به مثابه ملتی خیالی از نو ابداع کرده بود، در ادامه، ملت واقعی عبری را در بستر تحمیلی مذهبی فروربرد.

ملت عبری که به حالت نسیان جمعی دچار شده و نام صحیح خودش را از یاد برده، درباره‌ی هویت خود نامطمئن شده است -که تا آن‌جا که به پرواگاندا ی خود-

مشروعیت بخش صهیونیستی مربوط می‌شود، هیچ اشکالی ندارد- می‌تواند به این ادعا ادامه دهد که «اسرائیل، دولت-ملت مردم یهودی است».^{۳۱}

اما در موارد نادری، خاطره‌ی قدیمی مجدداً سر برمی‌آورد و حتی برخی از صهیونیست‌های قدیمی، همچون حیم گور،^۱ شاعر عبری، بر آن سردرگمی رسمی افسوس می‌خورند. عنوان و عنوان فرعی مقاله‌ی او در این زمینه خود گویا است: «اسرائیلی‌ها قبلاً عبری بودند، اکنون چه هستیم؟: بیش از شش دهه پس از تأسیس دولت اسرائیلی‌ها، آن‌ها هنوز با هویت خود دست‌به‌گریبان هستند».^{۳۲}

رژیم صهیونیستی با سرکوب تعمدی آگاهی ملی عبری که اساساً سکولار بود، و ترویج آگاهی ملی جعلی «اسرائیلی-یهودی»، موقعیت ایدئولوژیک یورش‌ناپذیر و بالقوه قاطعی به مذهب اعطا کرد. همان‌طور که ادعا کرده‌ام، یهودی بودن اساساً تعینی مذهبی است، حوزه‌ای که حدود مرز آن را خاخام‌ها در مقام مرزبان و دروازه‌دار، نظارت و کنترل می‌کنند.

با وسایل دیگر ...

استعمار مهاجرنشینی مثل گاز است: برای پر کردن تمام فضای موجود گسترش می‌یابد. اما برخلاف گاز، به ایدئولوژی و ترجیحاً استراتژی نیاز دارد. در مورد ایالات متحده، ایدئولوژی تحت عنوان سرنوشت آشکار پیش رفت و به مشیت الهی متوسل شد. در مورد صهیونیسم، مطالبه‌ی ارتس بیسرائل البته همیشه وابسته به وعده‌ی الهی بود، اما در دوران قبل با جامه‌ی مبدل خودفریبی سکولار پوشانده می‌شد. دیگر نه. به تازگی در صحنه‌ی تهوع‌آوری که پربیننده گشت، شاهد بودیم که سفیر اسرائیل در سازمان ملل متحد، کتاب مقدس را به‌عنوان سند مالکیت اسرائیل بر کل سرزمین مقدس در هوا تکان می‌دهد.^{۳۳}

^۱ Haim Guri

در زمینه‌ی استراتژی، جنبش صهیونیستی استراتژی کاملاً روشنی داشت. بن-گوریون استراتژیست معظم آن در نامه‌ای برای پسرش آموس، مورخ ۵ اکتبر ۱۹۳۷، این استراتژی را به موجزترین شکل صورت‌بندی کرده است. در این نامه او توضیح می‌دهد که چرا حاضر به پذیرش گزارش کمیسیون پیل^۱ بود که یک دولت در بخشی از فلسطین به مهاجران یهودی پیشنهاد می‌داد. (این بخش به طرز قابل توجهی کوچک‌تر از آن چیزی بود که برنامه‌ی تقسیم سازمان ملل ده سال بعد پیشنهاد داد.) خواندن این نامه در تمامیت آن برای هر کس که به مسئله‌ی فلسطین علاقه دارد، اجباری است. برخی کلمات این متن دست‌نویس به خاطر خط‌خوردگی‌های درهم‌برهم مورد مناقشه هستند، اما قطعه‌ی کلیدی بدون مناقشه‌ای در ادامه می‌آید:

فرض من (به همین دلیل طرفدار سرسخت یک دولت هستم، حتی اگر اینک به تقسیم پیوند خورده باشد) این است که دولت یهودی فقط در بخشی از آن سرزمین، نه پایان بلکه آغاز راه است.

وقتی هزار یا ۱۰ هزار دونام^۲ به دست می‌آوریم، احساس شعف می‌کنیم. احساسات ما را جریحه‌دار نمی‌سازد که با اکتساب این مساحت، مالک کل سرزمین نیستیم. زیرا این افزایش مالکیت دارای عواقبی است، نه تنها فی‌نفسه بلکه چون از طریق آن قدرت خود را افزایش می‌دهیم و هر افزایش قدرت به تصرف سرزمین در کل کمک می‌کند. تأسیس یک دولت، حتی اگر فقط در بخشی از سرزمین باشد، تقویت بیشینه‌ی قدرت ما

^۱ Peel Commission

^۲ واحد مساحت در برخی نقاط امپراتوری عثمانی معادل یک‌دهم هکتار (م).

در زمان کنونی و محرک نیرومندی برای مجاهدت‌های تاریخی ما به منظور آزادسازی کل کشور است.

ما تمام یهودیانی را که می‌توانیم، به درون دولت راه خواهیم داد. ما اعتقاد محکمی داریم که می‌توانیم بیش از دو میلیون یهودی را پذیرا شویم. ما یک اقتصاد یهودی چندوجهی - کشاورزی، صنعتی و دریایی - خواهیم ساخت. ما یک نیروی دفاعی پیشرفته را سازمان خواهیم داد - ارتش برتری که تردیدی ندارم یکی از بهترین ارتش‌های جهان خواهد بود. در آن مقطع، مطمئن هستم که برای سکونت در اجزای باقیمانده‌ی کشور، از راه توافق و تفاهم با همسایگان عرب‌مان، یا از راه وسایل دیگر، ناکام نخواهیم ماند.^{۳۴}

در طول جنگ ۱۹۴۷-۴۹، بن-گوریون این استراتژی را با موفقیت زیادی به کار برد: اسرائیل مناطق اضافی از فلسطین را علاوه بر بخش‌هایی که برنامه‌ی تقسیم سازمان ملل به آن تخصیص داده بود، به خاک خود منضم کرد. برخی از این انضمام‌ها از طریق «توافق و تفاهم» پنهانی با یکی از «همسایگان عرب»، عبدالله اول اردن، رخ داد.^{۳۵} بقیه «از راه برخی وسایل دیگر» به دست آمدند - یعنی با زور اسلحه. اما بن-گوریون ماجراجو نبود؛ او در عدم تلاش برای پیشبرد فتح اسرائیل به فراسوی آنچه قیدوبندهای سیاسی اجازه می‌دادند، محدودیت‌هایی اعمال کرد.

این مسئله باز هم ۲۲ درصد از فلسطین تحت قیمومیت بریتانیا را برای استعمار صهیونیستی، غیرقابل دسترس می‌گذاشت. تندروترین رهبران اسرائیل احساس می‌کردند که هنوز کار ناتمامی باقی مانده است.^{۳۶}

پس از ژوئن سال ۱۹۶۳، هنگامی که بن-گوریون سرانجام از سمت خود کناره‌رفت و اقتدار بازدارنده‌ی او دیگر مؤثر نبود، فراکسیون تندرو جسورتر شد و درباره‌ی آنچه در جنگ ۱۹۴۷-۴۹ ناتمام مانده بود، مباحثات علنی مکرری به وقوع پیوست. بدین

ترتیب در ۳۱ ژانویه‌ی ۱۹۶۴، روزنامه‌ی عصرگاهی معاریو مجموعه‌ای از مصاحبه‌ها را در باب این مبحث با تمثال‌های عمومی برجسته در جامعه منتشر کرد که ژولا کوهن،^۱ سیاستمدار ناسیونالیست راست افراطی و تروریست سابق، انجام داده بود.^{۳۷} همه‌ی مصاحبه‌کنندگان در این دیدگاه سهیم بودند که مرزهای موجود اسرائیل (که در واقع هرگز نهایی نشده و صرفاً خطوط آتش‌بسی بودند که در سال ۱۹۴۹ برقرار شدند) قادر نیستند «تمام میهن» را در بر بگیرند. برخی افراد این مرزها را به‌عنوان مصالحه‌ای اجتناب‌ناپذیر می‌پذیرفتند، اما برخی دیگر به این واقعیت گردن نمی‌نهادند. درحالی‌که شیمون پرز^۲ عقیده داشت که «اسرائیل حتی درون مرزهای فعلی نیز می‌تواند وجود داشته باشد»، موشه دایان^۳ مدعی شد که «مرزهای فعلی نتیجه‌ی جنگ [۱۹۴۸] هستند، نه نیل به هدف [ما]». و آریه بن-إلغازر،^۴ از رهبران هروت^۵ (پیشگام لیکود^۶) حتی با صراحت بیشتری گفت: «وجود اسرائیل به دست نشستن از کل کشور بستگی دارد».

چند ماه بعد، ییگال آلون^۷ -مانند دایان، ژنرال پرآوازه‌ای که به سیاست روی آورده بود، و تندرویی برجسته- اعلام کرد:

این کشور منقسم باقی مانده و مرزهای آن کژدیسه‌اند، نه به دلیل فقدان برنامه‌ریزی صحیح استراتژیک یا فقدان قابلیت نظامی، بلکه فقط به خاطر محدودیت سیاسی که نخست‌وزیر و وزیر دفاع دی. بن-گوریون مسئول آن بود. به‌راستی، وقتی [او] دستور

^۱ Geulah Cohen

^۲ Shimon Peres

^۳ Moshe Dayan

^۴ Aryeh Ben-Eliezer

^۵ Herut

^۶ Likud

^۷ Yigal Allon

توقف به ارتش ما داد، ما در اوج پیروزی‌هایمان در تمام جبهه‌های سرنوشت‌ساز بودیم، از رودخانه‌ی لیتانی در شمال تا قلب صحرای سینا در جنوب غربی. با تنها چند روز جنگ، نیل به شکست نهایی ارتش‌های متجاوز عرب و آزادسازی کشور در تمامیت آن ممکن می‌بود.^{۳۸}

آلون مانند دایان در کابینه‌ی جنگ ژوئن ۱۹۶۷ بود و هر دو برای اجرای خط‌مشی جنگ‌طلبانه‌ی خود در زمان جنگ و در دوره‌ی بعد فشار آوردند.

الاغ مسیح

از دیدگاه تاریخی، گسترش استعمار رژیم صهیونیستی به قلمروهای فلسطینی که در سال ۱۹۶۷ به اشغال اسرائیل درآمدند، عملاً نتیجه‌ای ماتقدم بود: مسئله‌ی تحقق یک سرنوشت آشکار فرضی. اما گروه‌های پیکارجویانی که بلافاصله وارد عمل شدند و پاسگاه‌های یهودی را در محاصره‌ی جمعیت فلسطینی خصمانه و آسیب‌دیده مستقر کردند، با نوعی ایدئولوژی صریحاً مذهبی-مسیحایی برافروخته می‌شدند که از نظر تاریخی کاملاً بدیع بود.^{۳۹}

در مرحله‌ی پیش از ۱۹۴۸، ایدئولوژی که پیشگامان استعمار صهیونیستی را برمی‌انگیخت، اگرچه نهایتاً سرچشمه‌ای مذهبی داشت، اما ظاهراً سکولار بود. تماماً راجع به ملت‌سازی بود، یعنی زایش -یا آن‌طور که آن‌ها می‌دیدند، نوزایی قنوس‌وار- ملت عبری نیرومندی از میان خاکسترهای یهودیان پراکنده‌ی از شکل افتاده. آن‌ها بنیان‌های دولت آینده‌ی عبری را می‌نهادند. این که اکثر آن‌ها چپ‌گرایان خودساخته بودند و ادعای صهیونیسم به‌اصطلاح سوسیالیستی داشتند، ممکن است امروزه پس از استعمارزدایی نیمه‌ی دوم قرن بیستم عجیب به نظر برسد. اما در آن ایام، ترکیب سوسیالیسم ادعایی با استعمار، ترکیبی استثنایی نبود. پیش‌نویس قطعنامه‌ای که در هفتمین کنگره‌ی بین‌الملل سوسیالیستی (اشوت‌تگارت، ۱۹۰۷) ارائه شد، اظهار کرد که «کنگره

اصولاً تمام سیاست استعماری را محکوم نمی‌کند، زیرا سیاست استعماری تحت لوای سوسیالیسم می‌تواند نقش تمدن‌بخشی ایفا کند». نویسنده‌ی آن پیش‌نویس، برجسته‌ترین سخنگوی بین‌الملل در باب مسائل استعماری، هندریک فن کول^۱ نماینده‌ی هلند بود که گرایش نژادپرستانه داشت و مالک مزرعه‌ای در جاوای اندونزی بود.^{۴۰} (کائوتسکی، علیه اکثر نمایندگان آلمان، به کنگره اصرار کرد که پیش‌نویس قطعنامه‌ی فن کول را رد کنند. مداخله‌ی او – که لنین با نگاه تأییدآمیزی گزارش کرده است – پیروزمند بیرون آمد و آن حرکت تجدیدنظرطلبانه به شکل تنگاتنگی با ۱۲۸ به ۱۰۸ رأی، و ۱۰ رأی ممتنع نمایندگان سوئیس، شکست خورد.)^{۴۱}

در سال ۱۹۶۷، آن ایدئولوژی پیشگام پیش از سال ۱۹۴۸ مدت‌ها منسوخ شده بود: ملت ساخته شده و اسرائیل قدرتی هسته‌ای بود، اگرچه به طور غیررسمی. صهیونیسم سوسیالیستی دیگر ایده‌ای الهام‌بخش نبود.

از سال ۱۹۴۸ تا ۱۹۶۷، نقش هر ایدئولوژی پیشگام به‌مثابه توجیه و انگیزه‌ی استعمار صهیونیست‌ها چندان مشهود نبود؛ فراخوان چندان برای آن وجود نداشت. پاک‌سازی قومی عظیم عرب‌های فلسطینی در طول سال‌های ۱۹۴۷-۴۹ و موج عظیم مهاجرت یهودیان که به‌زودی به دنبال آن آمد، جمعیت بومی فلسطینی اسرائیل را در سال ۱۹۴۹ به ۱۴ درصد صرف کاهش داد: ۱۵۹,۱۰۰ نفر از مجموع ۱,۱۷۳,۰۰۰ نفر. تا سال ۱۹۶۷ جمعیت بیش از دو برابر شد، اما نسبت فلسطینی‌ها به‌زحمت تغییر یافت: ۳۹۲,۷۰۰ نفر از میان ۲,۷۷۶,۳۰۰ نفر، و تولیدمثل طبیعی فلسطینی‌ها مهاجرت اضافی یهودیان را جبران می‌کرد.^{۴۲} علی‌الظاهر، اسرائیل می‌توانست با نگاهی سرسری شبیه یک دولت-ملت عادی به نظر برسد، با اقلیت قومی نه بسیار بزرگی؛ مشروعیت آن ظاهراً مسئله‌ساز نبود. درست است که استعمار رژیم صهیونیستی بی‌امان ادامه داشت. به‌عنوان مثال، اراضی تحت تملک اعراب که هم به آوارگان قربانی پاک‌سازی قومی و هم به کسانی که از

^۱ Hendrick van Kol

پاک‌سازی قومی گریختند تعلق داشت، توسط دولت خلع‌ید و به مهاجران یهودی واگذار شد.^{۴۳} اما این استعمار داخلی و درون قلمرو پذیرفته‌شده‌ی اسرائیل در سطح بین‌المللی بود، و در برابر آنچه افکار عمومی جهان محسوب می‌شود و عمدتاً پناه‌جویان فلسطینی تبعیدی را نادیده می‌گرفت یا بالکل از یاد می‌برد، به هیچ توجیهی نیاز نداشت. مهاجرنشینان اکثراً مهاجران فقیر جدید از آسیا، آفریقا و اروپای شرقی بودند که بر اراضی دزدیده‌شده توسط بوروکراسی دولتی تلنبار می‌شدند. آن‌ها پیکارجویان با سائق ایدئولوژیک نبودند و نیازی نبود که باشند.

تا سال ۱۹۷۷، تمام حکومت‌های اسرائیل ائتلاف‌هایی بودند که تحت سلطه‌ی حزب کارگر اسرائیل^۱ (آی.ال.پی) قرار داشتند.^{۴۴} و در طی کل این دوره (با دو وقفه‌ی مختصر)، آن‌ها شامل حزب ملی مذهبی^۲ (ان.آر.پی)، متحد وفادار آی.ال.پی، بودند.^{۴۵} برخلاف احزاب مذهبی فرا-ارتدکس که نگرش آن‌ها به صهیونیسم در بهترین حالت میانه‌رو بود (و بخش اعظم دوره‌ی ۱۹۴۸-۷۷ را در اپوزیسیون یا در مقام شرکای بسیار کوچک ائتلاف گذراندند)، ایدئولوژی ان.آر.پی یهودیت معتدل ارتدکس را با صهیونیسم ترکیب می‌کرد. تا سال ۱۹۶۸، صهیونیسم مدل ان.آر.پی از نوع ملایمی بود. رهبر آن، حیم-موشه شاپیرا^۳ -وزیر کابینه در تمام حکومت‌های اسرائیل از سال ۱۹۴۸ تا زمان مرگ وی در سال ۱۹۷۰- عموماً دلسوزترین و آشتی‌جوترین وزیر ارشد در باب مسائل جنگ و صلح و نگرش نسبت به فلسطینیان قلمداد می‌شد.

اما در پشت‌صحنه، آموزه‌های از نوع بسیار متفاوت به نسل جوان‌تری از اعضا و حامیان ان.آر.پی القا می‌شد. منبر اصلی آن در یکی از یشیوهای اورشلیم (کالج مذهبی)، مرکز

^۱ Israeli Labor Party (ILP)

^۲ National Religious Party

^۳ Haim-Moshe Shapira

هاراو کوک،^۱ تأسیس شده در سال ۱۹۲۴ بود. بنیان‌گذار آن، خاخام ابراهیم اسحاق کوک^۲ (۱۸۶۵-۱۸۳۵)، صهیونیستی از گونه‌ی بسیار نادر در روزگار خودش بود. درحالی‌که اکثر صهیونیست‌ها کافر بودند و بیشتر خاخام‌های ارتدکس لجوجانه با صهیونیسم مخالفت می‌کردند، کوک یک صهیونیست مسیحایی بود. مطابق الهیات وی، استعمار صهیونیستی فلسطین و بنیان‌گذاری نهایی یک دولت یهودی، بخشی از برنامه‌ی الهی بود که با ظهور مسیح به اوج خود می‌رسید. آموزه‌ی سیاسی پیچیده‌ی او از ائتلاف با صهیونیست‌های سکولار دفاع و با بی‌خدایی آن‌ها مدارا می‌کرد. آن‌ها باید راضی نگاه داشته می‌شدند و حتی دلشان به دست می‌آمد: او آن‌ها را با لاغ مسیح مقایسه می‌کرد - چارپایی احمق اما ابزاری الهی که منجی را بر پشت خود حمل می‌کند.^{۴۶} پسر و شاگرد وی، تزوی یهودا کوک^۳ که در سال‌های حساس بین ۱۹۵۱ و ۱۹۸۲ ریاست یشیوا را بر عهده داشت، شکل خام‌تر و افراطی‌تری از آن آموزه را موعظه می‌کرد. در آن آشیانه، افعی‌هایی همچون موشه لوینگر،^۴ حنان پورات^۵ و سایر رهبران اصلی مهاجران مذهبی متعصب پس از ۱۹۶۷ بار آمدند. بسیاری از دیگران تحت تأثیر الهیات آن قرار گرفتند. پس از جنگ ژوئن ۱۹۶۷، ان.آر.پی به‌زودی به تصرف این گروه از متعصبان مسیحایی درآمد. در سال ۲۰۰۸، این حزب در حزب دینی ناسیونالیست افراطی هابیت هابیت یهودی^۶ (خانه‌ی یهودی) ادغام شد.

^۱ Mercaz HaRav Kook

^۲ Abraham Isaac Kook

^۳ Zvi Yehuda Kook

^۴ Moshe Levinger

^۵ Hanan Porat

^۶ HaBayit HaYehudi

وقتی این پیکارجویان وارد عمل شدند، توپ‌های جنگ هنوز دود می‌کردند. اسرائیل تازه مناطق حیاتی و مقدس کشور را که به آن‌ها چشم طمع داشت -از جمله اماکن مقدس اورشلیم و هبرون- و در سال‌های ۱۹۴۷-۴۹ از چنگال آن گریختند، به تصرف خویش در آورده بود. شوونیست‌های مذهبی بدون درنگ پاسگاه‌هایی را در سرزمین‌های تازه اشغال‌شده‌ی فلسطین برپا کردند. از آن زمان، استعمار اسرائیل تحت الهام و هدایت آن‌ها در سرزمین‌های مسروقه گسترش یافته است و مراکز جمعیت فلسطینی محدود به محوطه‌های منزوی را محاصره می‌کند.

فتوحات سال ۱۹۶۷ فرصتی تاریخی در اختیار صهیونیست‌های مسیحایی گذاشت تا آنچه را خاخام‌های آن‌ها موعظه می‌کردند، جامه‌ی عمل ببوشانند. به همین ترتیب، ایدئولوژی آن‌ها برای آنچه از نظر تاریخی مرحله‌ی بعدی پروژه‌ی استعمار صهیونیستی بود، هدفی ماندگار در دستور کار بلندمدت آن، توجیهی قراردادی -منطقی غیرعقلانی- فراهم می‌کرد. آن پیوندی بود که در آسمان‌ها بسته شده بود.

مارکسیست‌ها از کشف این نکته تعجب نخواهند کرد که ایدئولوژی‌ای که در یک جامعه ظاهر می‌شود و نفوذ پیدا می‌کند، متناسب با واقعیت مادی آن جامعه است. در مورد فعلی، واقعیت مادی عبارت است از تصاحب نظامی سرزمین‌های قابل استعمار مجاور به دست اسرائیل -جاذبه‌ای تقریباً مقاومت‌ناپذیر برای دولت مهاجری که از مزیت منکوب‌کننده در تعادل قدرت محلی و منطقه‌ای و همچنین پشتیبانی بی‌امان امپراتوری هژمونیک جهانی بهره‌مند می‌شود. در این دیالکتیک، ایدئولوژی مذهبی مسیحایی نه تنها انگیزه و محرکی برای استعمار فراهم می‌کند، بلکه -همان‌طور که امیرا هاس^۱ مشاهده کرده است- همچنین به آنچه در واقعیت رانه‌ی سیاسی بی‌امانی برای سلب مالکیت و پاک‌سازی قومی است، جامه‌ی مبدل جنگ مذهبی می‌پوشاند.^{۴۷}

^۱ Amira Hass

از سال ۱۹۶۷، صهیونیسم مذهبی مسیحایی غیرت لازم را برای احداث پاسگاه‌های استعماری در سرزمین خصمانه‌ای که از مردم بومی آن دزدیده‌شده، فراهم کرده است. صهیونیست‌های معتدل هیچ سلاح فکری یا اخلاقی مؤثری در برابر این ایدئولوژی ندارند. بدین ترتیب، در بحث و گفتگوهای عمومی که پس از جنگ ۱۹۶۷ در اسرائیل فوران کرد، صهیونیست‌های معتدل «چپ» در رویارویی با انضمام‌طلبان تندرو خودشان را در وضع نامساعدی یافتند.

به‌عنوان مثال، آموس اوز^۱ که نگران خطر جمعیت‌شناختی ناشی از جمعیت زیاد عرب برای دولت یهودی بود، علیه رنگ و بوی دهشتناک ملازم با عیاشی انضمام‌گرای گسترش‌طلبانه قد برافراشت. او استدلال‌هایی را که به حقوق «تاریخی» یهودیان بر «کل سرزمین اسرائیل» استناد می‌ورزیدند، «توهمات اسطوره» توصیف کرد. وی در ادامه مدعی شد که حقوق ارضی و مرزهای سیاسی را فقط می‌توان بر اصل جمعیت‌شناختی مبتنی ساخت: هر کس بر قلمروی‌ای که در آن ساکن است و اکثریت را تشکیل می‌دهد، حق دارد. هر اصل دیگری بی‌اساس است.^{۴۸}

یک اهل جلد انضمام‌طلب هیچ مشکلی برای خاطر نشان کردن ضعف موضع اوز نداشت:

این معیار، یعنی «کسی که امروز بر این قطعه زمین ساکن است»، به‌هیچ‌وجه نمی‌تواند یگانه معیار باشد. زیرا اگر آموس آن و تنها همان را به کار بندد، صهیونیسم به‌هیچ‌وجه توجیهی ندارد.

^۱ Amos Oz

اگر آموس اوز مرزهایی را که تاکنون درون آن وجود داشتیم تأیید می‌کند، زیرا دارای منطق جمعیت‌شناختی هستند، باید از خودش بپرسد که آن وضعیت جمعیت‌شناختی که مرزها را تعیین می‌کند، همیشه وجود داشته یا در فرآیندی استعماری خلق شده است. به‌راستی، بر طبق معیار جمعیت‌شناختی، ما در آغاز تحقق صهیونیسم هیچ حقی بر این کشور نداشتیم! تمام حق از توهمات اسطوره ناشی می‌شد. ضد-صهیونیست‌ها همواره همین ادعا را طرح کرده‌اند. باین حال، ما آمادگی پذیرش وضعیت جمعیت‌شناختی معینی را به‌مثابه یگانه معیار نداشتیم. ما هر کاری کردیم تا این وضعیت جمعیت‌شناختی را تغییر دهیم. آیا انجام این کار جایز است؟ اگر نه، پس هیچ توجیهی برای نفس وجود ما در اینجا نیست. اگر هست، پس هیچ چیز مقدسی راجع به مرزهایی که با یک مقابله‌ی نظامی مشخص [یعنی جنگ ۱۹۴۸] تعیین شده‌اند، وجود ندارد و تغییر واقعیت جمعیت‌شناختی در سایر مناطق نیز مجاز است.^{۴۹}

از سال ۱۹۶۷، صهیونیست‌های مسیحایی نفوذ سیاسی نامتناسب با شمارشان به دست آورده‌اند. آن‌ها در مقام شرکای ائتلاف با جناح راست اسماً سکولار در قدرت سهیم هستند، در حالی که «چپ» صهیونیست تضعیف شده و تا حد ناپدید شدن تحلیل رفته است.

در طی چند سال گذشته، فرایند مداومی از قهر مذهبی و عقب‌نشینی سکولاریته در جامعه‌ی اسرائیلی-یهودی وجود داشته است، زیرا وزرا و مقامات متعصب مذهبی که جسارت یافته‌اند، هنجارهای خود را بر اکثریت سکولار که به لحاظ ایدئولوژیک مطیع هستند، تحمیل می‌کنند. گزارش‌های اخیر در هاآرتص موارد مکرر تفکیک جنسیتی را در حمل‌ونقل عمومی، همایش‌ها، ارتش و آموزش عالی آشکار می‌سازد.^{۵۰} یک وزیر آموزش صهیونیست مذهبی، آموزش مذهبی را به مدارس سکولار تزریق کرده است.^{۵۱}

سویه‌ی تاریک اسطوره

تأثیر هولناک صهیونیست‌های مسیحایی بر جامعه‌ی اسرائیل موجب نگرانی است، اما خطر به مراتب سترگ‌تری از برنامه‌ها و پروژه‌های عظیم‌تر آن‌ها نشئت می‌گیرد. از آنجا که این متعصبین نفوذ سیاسی کسب کرده‌اند، نباید پروژه‌های عجیب و غریب آن‌ها را با بی‌خیالی مردود شمرد.

تمام شاخه‌های ایدئولوژی صهیونیستی نهایتاً در اسطوره‌ی دینی ریشه دارند، اما گونه‌ی مسیحایی در ابن باره صریح است و آن اسطوره را حقیقتی تحت‌اللفظی فرض می‌گیرد. مشهورترین بخش آن روایت این است که سرزمین اسرائیل، مهین باستانی قوم یهود است که نوادگان اسرائیلی‌های باستان هستند. با وجود این اغلب اشاره‌ای نمی‌شود که مطابق با همان تاریخ مقدس، آن‌گونه که در کتب مقدس روایت شده است، اسرائیلی‌ها نه بومیان آن سرزمین که در اصل سرزمین کنعان خوانده می‌شد، بلکه فاتحانی مهاجم بودند. آن‌ها نوادگان یک پدرسالار، ابراهیم، بومی بین‌النهرین بودند که سرزمین کنعان را یهوه به او وعده داده بود. پس از گذشت چند نسل، ابتدا به‌عنوان گله‌داران نیمه کوچ‌نشین در کنعان و بعداً در مقام بردگان دولتی در مصر و سپس به‌عنوان عشایر در صحرای سینا، آن‌ها سرزمین کنعان را تحت رهبری یوشع پسر نون توسط فتح نظامی و پاک‌سازی قومی به‌واقع به تصرف خویش درآوردند.

خیلی مهم نیست که این داستان، درست همان‌طور که در این جا خلاصه شد، هیچ‌گونه پایه و اساس تاریخی مبتنی بر امور واقع دارد یا خیر. مهم این است که متعصبان مذهبی صهیونیست، کتاب یوشع را به‌طور تحت‌اللفظی می‌خوانند و آن را نمونه‌ای مثبت و عملاً یک الگو در نظر می‌گیرند.

بدین ترتیب، در سپتامبر ۲۰۱۷ کنفرانس فراکسیون اتحادیه‌ی ملی حزب هابیت یهودی که بخشی از ائتلاف حاکم بود، طرح تصمیم را که بتزال اسموتروش^۱ (که در

^۱ Bezalel Smotrich

آن زمان سخنگوی کنیسه بود و در زمان نوشتن این مقاله، وزیر کابینه است) ترویج می‌نمود، به اتفاق آرا تصویب کرد. طرح اسموتريش، اولتیماتوم تسلیم-یا-تبعید را به فلسطینیان ارائه می‌دهد که در آن «دو بدیل برای اعراب سرزمین اسرائیل پیشنهاد می‌شود»:

۱. هر کس که میل یا توانایی چشم‌پوشی از تحقق آمال ملی خود را دارد، می‌تواند در این جا بماند و به‌عنوان فردی در دولت یهودی زندگی کند.
۲. هر کس که تمایلی ندارد یا قادر نیست از آمال ملی خود چشم‌پوشد، برای مهاجرت به یکی از کشورهای عرب از ما کمک دریافت خواهد کرد.

گزینه‌ی سومی نیز وجود دارد.

هر کسی که اصرار دارد «گزینه‌ی سوم را انتخاب کند - ادامه‌ی توسل به خشونت علیه نیروهای دفاعی اسرائیل، دولت اسرائیل و جمعیت یهودی - نیروهای امنیتی قاطعانه با نیرویی بیشتر از زمان حال و تحت شرایط راحت‌تر برای ما به او رسیدگی خواهند کرد.^{۵۲}

اسموتريش در هنگام ارائه‌ی این طرح صریحاً به کتاب یوشع به‌عنوان نمونه و منبع الهام خود اشاره کرد.^{۵۳}

من اظهار نظر در باب این طرح را به دنیل بلاتمن،^۱ مورخ هولوکاست و نسل‌کشی در دانشگاه عبری اورشلیم، محول می‌کنم. در اینجا چند گزیده آورده شده است:

اسموتريش به‌عنوان الگوی خود بر کتاب مقدس یوشع تکیه می‌کند. پژوهشگران نسل‌کشی در جهان باستان از پیش تعیین کرده‌اند که کتاب یوشع، سند مهمی برای بررسی مشخصات نسل‌کشی در جهان باستان است ... آن اقداماتی را توصیف می‌کند که

^۱ Daniel Blatman

در کنوانسیون پیشگیری و مجازات جنایت نسل‌کشی ۱۹۴۸ سازمان ملل صریحاً به‌عنوان نسل‌کشی تعریف شده‌اند...

تحسین اسموت‌تریش برای نسل‌کشی یوشع در کتاب مقدس... او را به اتخاذ ارزش‌هایی سوق می‌دهد که مشابه اس.اس آلمانی است. طبیعتاً، او خود را برای چنین مقایسه‌هایی به‌زحمت نمی‌انداخت، زیرا کسی که از نسل‌کشی حمایت می‌کند، سعی ندارد جهان‌بینی مربوط به نسل‌کشی‌های پیش از خود را درک کند...

آیا اسموت‌تریش معتقد است که اخلاق کتاب یوشع می‌تواند به مثابه نمونه‌ای برای طرز رفتار با فلسطینیان در زمان حال به کار آید؟...

بدیهی است که نمی‌توان از نخست‌وزیر بنیامین نتانیاهو انتظار داشت تا کاری در این باره انجام دهد. اما خطر واقعی برای اسرائیل، از صدها عضو کنیسه و تمثال‌های عمومی احزاب دیگر - از جمله لیکود، یش آتید^۱ و حتی اتحادیه‌ی صهیونیستی - ناشی می‌شود که کاملاً به‌خوبی درک می‌کنند که اسموت‌تریش و همکارانش در حزب‌های یهودی در حال کشیدن دولت به کدام سمت و سو هستند، اما می‌ترسند به پا خیزند، جبهه‌ی متحدی را با چپ اسرائیلی شکل دهند و حقیقت را به عموم بگویند: اسموت‌تریش‌سیم، مانند هیتلر‌سیم، استالین‌سیم و مائوئیسم پیش از آن‌ها، ایدئولوژی‌ای است که به ارتکاب نسل‌کشی منجر می‌شود.^{۵۴}

^۱ Yesh Atid

پرورش گوساله‌ی سرخ

در جناح افراطی صهیونیسم مسیحایی، مؤمنان حقیقی هستند که اکنون آشکارا در کنیسه نمایندگی می‌شوند و شرکای احتمالی در ائتلاف حاکم به حساب می‌آیند. این فعالان از یک‌جهت بسیار مهم با دیگر پیروان یهودیت ارتدکس تفاوت دارند: آن‌ها مصمم هستند که گام‌های بالفعل در جهت استقرار گونه‌ای جدید از سلطنت یهودی طبق کتاب مقدس بردارند. جزئی کلیدی از این طرح، بنا کردن سومین معبد یهودی بر تپه‌ی مقدس قدیمی است. (دو معبد نخست را به ترتیب بابلی‌ها در سال ۵۸۶ پیش از میلاد و رومی‌ها در سال ۷۰ میلادی تخریب کردند.) مانعی بدیهی بر سر راه معبد سوم این است که کوه معبد یهودیان اتفاقاً حرم‌الشریف مسلمانان است، سومین مکان مقدس اسلام، مکان مسجدالاقصی و گنبد صخره. این‌ها باید ویران شوند تا جای خود را به معبد سوم بدهند.^{۵۵}

طرح‌ها برای تحقق این امر به‌هیچ‌وجه جدید نیستند. از سال ۱۹۷۹ تا ۱۹۸۴، فرقه‌ای مخفی از شهرک‌نشینان معروف به یهودیان زیرزمینی، دست به حملات تروریستی علیه رهبران مدنی فلسطین زد. آن‌ها همچنین نقشه‌ای برای منفجر کردن گنبد صخره کشیدند، اما اعضای این گروه درست به‌موقع دستگیر و به اتهام تروریسم محاکمه شدند. اکثراً حبس‌های کوتاهی خوردند و سرحلقه‌ها در سال ۱۹۹۰ مورد عفو قرار گرفتند.

یهودا اتزیون^۱ رهبر متعصب و هم‌زمانش بدون ندامت به ریختن طرح‌هایی برای معبد سوم ادامه دادند. اما اکنون شمار آن‌ها چند برابر شده است و از حواشی به مراکز قدرت سیاسی منتقل شده‌اند.^{۵۶} یک مجموعه‌ی مستند تلویزیونی اخیر، توجه را به شبکه‌ی گسترده‌ای از فعالان جلب می‌کند که در حال تدارکات عملی برای ساخت معبد سوم و اجرای مراسم در آن هستند.^{۵۷} این تدارکات شامل الگوها و طراحی‌های دقیق معماری برای خود معبد، خیاطی و برودری دوزی ردای رسمی برای کاهنانی که مراسم

^۱ Yehuda Etzion

را به‌جا خواهند آورد و تمرین قربانی حیوانات در مجاورت مکان مقدس می‌شود. برای اینکه کاهنان اجازه یابند وارد معبد شوند و مراسم خود را اجرا کنند، باید نخست با خاکسترهای یک گوساله‌ی سرخ بی‌عیب و سوخته تطهیر شوند. سرخ یعنی کاملاً سرخ – حتی دو تار موی مشکی به معنای رد صلاحیت آن است. دامداری به نام منا هم اورباخ^۱ که در جولان تحت اشغال اسرائیل زندگی می‌کند، مأمور شده است تا با پرورش انتخابی، یک گوساله‌ی سرخ تولید کند. او در مصاحبه‌ای تلویزیونی ادعا کرد که انتظار می‌رود حیوان مطلوب خیلی زود تحویل داده شود.

در تلویزیون نشان داده خواهد شد

مواد منفجره به‌راحتی در دسترس فعالان که در شهرک‌های مسکونی مسلح ساکن هستند، قرار دارد و مقداری از آن بی‌تردید برای استفاده در صورت لزوم و هنگام لزوم ذخیره می‌شود. البته جهان اسلام به‌احتمال زیاد واکنش خشونت‌آمیزی به تخریب مساجد مقدس نشان می‌دهد. این امر به‌راحتی می‌تواند تا حریق بزرگی در کل منطقه و احتمالاً فراسوی آن اوج بگیرد. متعصبان مسیحایی به‌ویژه از این چشم‌انداز آزرده نمی‌شوند: به آن با همان نوع انتظار امیدوارانه می‌نگرند که انجیلی‌های مسیحی افراطی به آرماگدون. در واقع، هر دو دسته از دیوانگان خطرناک، یهودی و مسیحی، در بسیاری از عقاید مشترک هستند (به‌جز این که یهودیان انتظار نخستین ظهور مسیح را دارند، درحالی‌که برای مسیحیان قرار است دومی باشد – که به دنبال آن یهودیان باید تغییر کیش دهند یا بمیرند). همان‌طور که اخیراً دیلی اکسپرس گزارش داد،

^۱ Menahem Urbach

نظریه پردازان توطئه‌ی کتاب مقدس معتقدند که ساخت سومین معبد مقدس در اورشلیم مقدم بر بازگشت قریب‌الوقوع عیسی مسیح خواهد بود. آخرت‌شناسی یهودی در رابطه با قیامت ادعا می‌کند که معبد مقدس برای سومین بار از زمین برخواهد خاست وقتی آخرالزمان نزدیک می‌شود. صحبت از بنای معبد سوم، این هفته در پاسخ به نامه‌ای به قلم مجمع یهودی قدرتمند خاخام‌ها موسوم به صنعدرین پدیدار شد.

بیت‌المقدس انتخابات شهرداری را هفته‌ی آینده در پیش رو دارد و صنعدرین به اصرار از هر دو نامزد، یعنی اوفر برکوویچ^۱ و موشه لیون^۲، می‌خواهد که معبد را بازسازی کنند.

معبد مقدس نقشی حیاتی در سنت یهود ایفا می‌کند و نقش محوری در پیشگویی‌ها و قصه‌های مربوط به آخرالزمان دارد.

پل بگلی^۳، کشیش مسیحی و واعظ رستاخیز، اکنون ادعا کرده است که نشانه‌های قیامت در حال تحقق هستند.

واعظ مستقر در ایندیانا گفت: «خاخام‌های دادگاه صنعدرین از هر دو نامزد شهرداری درخواست دارند که بازسازی معبد سوم را در برنامه‌های خود برای این شهر بگنجانند...»

^۱ Ofer Berkovich

^۲ Moshe Lion

^۳ Paul Begley

به گفته‌ی ایروین بکستر^۱ از وزارتخانه‌های قیامت، سومین معبد مقدس در هفت سال آخر وجود جهان بازسازی خواهد شد.

واعظ رستاخیز گفت که این اتفاق در سه سال نخست پایان زمان خواهد افتاد و «ملموس‌ترین علامت» این است که آخرالزمان سرانجام فرامی‌رسد.

آقای بکستر گفت: «هنگامی که آن سنگ بنا بر کوه معبد نهاده شود، تمام شبکه‌های تلویزیونی روی زمین این رخداد باورنکردنی را پخش خواهند کرد».^{۵۸}

آیا سازمان‌های امنیتی اسرائیل به موقع برای جلوگیری از وقوع انفجار در مکان مقدس دست به عمل می‌زنند، مانند کاری که در سال ۱۹۸۴ انجام دادند؟ نمی‌خواهم بیش از حد هشدار دهنده به نظر بیایم، اما هنگام تماشای اسرائیل که به کران‌های پوپولیسم نژادپرستانه و انضمام‌طلبی می‌شتابد، باید حواسمان به جنینش تعصب مسیحایی نیز باشد.

پیوند با منبع اصلی:

[Messianic Zionism](#)

^۱ برای بیانی معتبر، نک.

“Zionism Defined,” Zionism on the Web

برای صورت‌بندی‌های مشابه اما کوتاه‌تر، برای مثال نک.

Jonathan Freedland, "Labour and the Left Have an Antisemitism Problem," *Guardian*, March ۱۸, ۲۰۱۶; Eylon Aslan-Levy, "Why Anti-Zionism Is Inherently Anti-Semitic," *Times of Israel*, December ۸, ۲۰۱۳.

^۲ من از واژه‌ی اسطوره برای روایتی استفاده می‌کنم که ممکن است حاوی حقیقتی عینی باشد یا نباشد، و یک اجتماع در آن مشترک هستند.

^۳ *Numbers* ۱۱:۲۹, *I Samuel* ۲:۲۴, *II Kings* ۱۱:۱۷, *II Chronicles* ۲۳:۱۶.

^۴ Quoted by Israel Shahak, "The Jewish Religion and Its Attitude to Non-Jews," *Khamsin* ۸ (۱۹۸۱).

^۵ برای برملاسازی خواندنی اسطوره‌ی ملیت یهود، نک.

Shlomo Sand, *The Invention of the Jewish People* (London: Verso, ۲۰۰۹).

^۶ *Rufeisen v. Minister of the Interior*, ۱۶ PD - چنین شخصی تا آنجا که به قانون اسرائیل مربوط می‌شود یهودی نیست. (۱۹۶۲) ۲۴۲۸

^۷ *Encyclopaedia Judaica*, s.v. "The Pittsburgh Platform," ۲۰۰۸, available at Jewish Virtual Library.

^۸ Alfred Naquet, "Drumont et Bernard Lazare," *La Petite République*, September ۲۴, ۱۹۰۳.

ناکت درباره‌ی لازار با افعال زمان گذشته صحبت می‌کند، زیرا وی چند روز پیش از انتشار مقاله درگذشت.

^۹ برای نقل قول‌های گسترده، نک.

Moshé Machover, "The Immoral Dilemma: The Trap of Zionist Propaganda," *Journal of Palestine Studies* XLVII, no. ۴ (۲۰۱۸); Moshé

Machover, "Zionist Myths: Hebrew versus Jewish Identity," *Weekly Worker*, May ۱۵, ۲۰۱۳.

^{۱۰} برای داده‌هایی به دست آمده از سرشماری امپراتوری روسیه در سال ۱۸۹۷، نک.

Machover, "Zionist Myths."

^{۱۱} See V. I. Lenin, "The Position of the Bund in the Party," October ۱۹۰۳, available at <http://marxists.org>.

^{۱۲} *Jewish Encyclopedia*, s.v. "Basel Program," ۱۹۰۶, available at <http://jewishencyclopedia.com>.

^{۱۳} Jewish Virtual Library, s.v. "Zionism: Jewish Colonial Trust."

^{۱۴} Vladimir Jabotinsky, “The Iron Wall” (“O Zheleznoi stene”), *Rassvyet*, November ۴, ۱۹۲۳.

برای ترجمه‌ی انگلیسی، نک.

Jewish Virtual Library, s.v. “Texts Concerning Zionism: ‘The Iron Wall.’”
 جابوتینسکی بنیان‌گذار صهیونیسم راست‌گرا («تجدیدنظرطلب») بود که نخستین بار در سال ۱۹۷۷ در اسرائیل قدرت را به دست گرفت و بر سیاست اسرائیل مسلط شده است. تا به امروز، پنج نخست‌وزیر - مناخم بگین، یتزاک شمر، آریل شارون، ایهود اولمرت و بنیامین نتانیاهو - پیروان خودخوانده‌ی جابوتینسکی بوده‌اند.

^{۱۵} Theodor Herzl, *Selected Works*, vol. ۷, book I (Tel Aviv: Newman, ۱۹۲۸–۲۹), ۸۶.

ترجمه‌ی انگلیسی اندکی متفاوت از همین متن به صورت آنلاین در سایت <http://archive.org> موجود است.

^{۱۶} Karl Marx, *Capital*, vol. ۱, chap. ۳۱ (London: Penguin Classics, ۱۹۹۰).

^{۱۷} Karl Kautsky, *Socialism and Colonial Policy*, ۱۹۰۷, available at <http://marxists.org>.

برای بحث بیشتر درباره‌ی موضع کائوتسکی و سنخ‌شناسی مارکسیستی استعمار، نک.

Moshé Machover, “Colonialism and the Natives,” *Weekly Worker*, December ۱۲, ۲۰۱۵.

^{۱۸} See Moshé Machover, “The Decolonisation of Palestine,” *Weekly Worker*, June ۲۳, ۲۰۱۶.

^{۱۹} به عنوان نمونه‌ای از این سفسطه، نک.

Michael Walzer, “The Anomalies of Jewish Identity,” *Iyyun: The Jerusalem Philosophical Quarterly* ۵۹ (۲۰۱۰): ۲۴–۳۸.

^{۲۰} برای نمونه‌هایی از این موضوع، نک.

Alan Wolfe, *At Home in Exile: Why Diaspora Is Good for the Jews* (Boston: Beacon, ۲۰۱۴).

^{۲۱} برای جزئیات بیشتر، نک.

see Ehud Ein-Gil, “The Nation That Was Erased and Forgotten,” *Haaretz*, December ۱۳, ۲۰۱۴.

برای شکاف با بریتانیا، نک.

Moshé Machover, "The Decolonisation of Palestine."

^{۲۲} ترجمه و تأکید من از متن عبری اصلی.

^{۲۳} Yoram Shachar, "Israel as a Two-Parent State: The Hebrew Yishuv and the Zionist Movement in the Declaration of Independence," *Zmanim* ۹۸

(۲۰۰۷), quoted in Ein-Gil, "The Nation That Was Erased and Forgotten."

^{۲۴} "Declaration of Establishment of State of Israel," May ۱۴, ۱۹۴۸, available at <http://mfa.gov.il>.

^{۲۵} آموزه‌ی دیرپای بن-گوریون در فصل ۳۳ کتاب من نقل شده است:

Israelis and Palestinians: Conflict and Resolution (Chicago: Haymarket, ۲۰۱۶).

^{۲۶} برای بحث درباره‌ی این موضع صهیونیستی بنیادین، نک.

Moshé Machover and Emmanuel Farjoun, "The National Movement in the Arab East at the End of the Road," ۱۹۷۶, in Machover, *Israelis and*

Palestinians.

^{۲۷} Yigal Elam, "Hanahot Hadashot Leota Tzionut" ("New Assumptions for the Same Zionism"), *Ot*, no. ۲ (۱۹۶۷); my translation (emphasis in the original).

این با پذیرش آرتور بالفور در نامه‌ای بسیار نقل قول شده به دیوید لوید جورج، مورخ ۱۹ فوریه ۱۹۱۹، جور درمی‌آید: «نقطه ضعف موضع ما این است که در مورد فلسطین، عمداً و به درستی از پذیرش اصل حق تعیین سرنوشت سر باز می‌زنیم. اگر با ساکنان کنونی مشورت شود، بدون چون و چرا حکمی ضد یهودی خواهند داد».

^{۲۸} در کمال تعجب، استعمال عمومی بسیار استثنایی از این واژه اخیراً توسط رووین ریولین رئیس‌جمهور اسرائیل صورت گرفت که در مصاحبه‌ای تلویزیونی در ۱۲ آوریل ۲۰۱۶، دید خود درباره‌ی کنفدراسیون آینده بین دو «موجودیت» را توضیح داد: یکی فلسطینی و دیگری عبری.

^{۲۹} این سردرگمی با این واقعیت و خیم تر می‌شود که گذرنامه‌ی اسرائیل، «اسرائیلی» را در فهرست ملیت‌ها ذکر می‌کند. اما دلیل امر آن است که طبق کنوانسیون بین‌المللی، این عنوان در هر گذرنامه‌ای حاکی از منزلت شهروندی دارنده‌ی آن است، نه هویت ملی آن‌ها. به‌عنوان مثال، گذرنامه‌ی بریتانیا تابعیت دارنده‌ی آن را به‌عنوان ملیت بیان می‌کند (برای مثال، «شهروند بریتانیا») خواه آن شخص انگلیسی باشد خواه اسکاتلندی، ولزی یا ایرلندی. به‌راستی، در گذرنامه‌ی اسرائیلی، ملیت در زبان عبری به ezrahut به معنای شهروندی ترجمه می‌شود.

^{۳۰} مطابق با تخمین معتبر اخیر، بیش از ۴۲۰ هزار اسرائیلی به این مقوله از غیر-یهودیان عبری تعلق دارند. نک.

Judy Maltz, "Immigration to Israel Is on the Rise Thanks to These 'Non-Jews,'" *Haaretz*, October ۲۶, ۲۰۱۹.

^{۳۱} برای بحث درباره‌ی این ادعا و دام اخلاقی که پهن می‌کند، نک.

Machover, "The Immoral Dilemma."

^{۳۲} Haim Gurl, "Israelis Used to Be Hebrews, Now What Are We?," *Haaretz*, February ۲۵, ۲۰۱۴.

^{۳۳} Tovah Lazaroff, "Bible Is Jewish Deed to Land of Israel, Settlement

Envoy tells UNSC," *Jerusalem Post*, April ۳۰, ۲۰۱۹. Enjoy the video:

"Ambassador Danon Teaches the UN a History Lesson on the Jewish Connection to the Land of Israel," YouTube video, posted by "Israel in UN," April ۳۰, ۲۰۱۹.

^{۳۴} این نامه در چندین وبسایت همچون وبسایت صدای یهودیان برای صلح موجود است. بن-گوریون در جلسه‌ی ژوئن ۱۹۳۸ بازوی اجرایی آژانس یهودی (ارگان سیاسی اصلی ییشوف عبری) همان طرح استراتژیک را تکرار کرد: من «به بخشی از کشور راضی [هستم]، اما بر اساس این فرض که بعد از اینکه نیروی قدرتمندی را پس از استقرار دولت ایجاد کردیم، تقسیم کشور را ملغی خواهیم ساخت و به کل سرزمین اسرائیل گسترش پیدا خواهیم کرد». نقل شده در

Nur Masalha, *Expulsion of the Palestinians: The Concept of "Transfer" in Zionist Political Thought*, ۱۸۸۲-۱۹۴۸ (Washington DC: Institute for

Palestine Studies, ۱۹۹۲).

^{۳۵} Avi Shlaim, *Collusion Across the Jordan: King Abdullah, the Zionist Movement and the Partition of Palestine* (New York: Columbia University Press, ۱۹۸۸).

^{۳۶} Ilan Pappé, *Ten Myths About Israel*, chap. ۶ (London: Verso, ۲۰۱۷).

^{۳۷} اتویوگرافی او، زن خشونت: خاطرات یک تروریست جوان، ۱۹۴۳-۱۹۴۳، توسط هولت، راینهارت و وینستون در سال ۱۹۶۶ منتشر شد.

^{۳۸} *LaMerhav* (labour-Zionist daily paper), March ۸, ۱۹۶۴.

^{۳۹} استعمار بلندی‌های جولان توسط اسرائیل، بخشی از خاک سوریه که در جنگ ۱۹۶۷ به اشغال اسرائیل درآمد، نیز اندکی پس از آن جنگ آغاز شد. اما در آنجا، مهاجران با انگیزه‌های آشکارا مادی هدایت می‌شدند. نک.

Moshé Machover, "The War Israel Planned," *Weekly Worker*, July ۶, ۲۰۱۷.

^{۴۰} See John Riddell, "How Socialists of Lenin's Time Responded to Colonialism," *John Riddell* (blog), December ۱۴, ۲۰۱۴.

^{۴۱} I. Lenin, "The International Socialist Congress in Stuttgart," available at <http://marxists.org>.

^{۴۲} برای داده‌های جمعیتی، نک.

"Israeli-Palestinian Conflict: Population Statistics," ProCon, last updated on September ۱۷, ۲۰۱۰.

^{۴۳} برای شرح کلاسیکی از این استعمار درونی، نک.

Sabri Jiryis, *The Arabs in Israel, ۱۹۴۸–۱۹۶۶* (Washington DC: Institute for Palestine Studies, ۱۹۶۹).

^{۴۴} به خاطر سادگی، به این حزب با نامی اشاره می‌کنم که رسماً در سال ۱۹۶۸ پس از ادغام حزب مادر خود، مابای، با دو حزب بسیار کوچک‌تر، اتخاذ کرد.

^{۴۵} دوباره برای سادگی از نامی استفاده می‌کنم که این حزب در سال ۱۹۵۶ وقتی در نتیجه‌ی ادغام دو حزب متحد نزدیک به هم شکل گرفت، اتخاذ کرد.

^{۴۶} Annie Robbins, "The Messiah's Donkey: Settlers Fire on Palestinian Villagers as the Israeli Military Watches," *Mondoweiss*, May ۲۱, ۲۰۱۲.

در نسخه‌ی شاه جیمز (زکریا ۹:۹)، این چارپا «الاغ» نامیده می‌شود؛ آمریکایی‌ها «خر» را ترجیح می‌دهند زیرا فکر می‌کنند الاغ اسم توهین‌آمیزی است.

^{۴۷} Amira Hass, "The Danger of Hebronization," *Haaretz*, August ۱۳, ۲۰۱۹.

^{۴۸} Amos Oz, "The Minister of Defence and the *Lebensraum*," *Davar* [Israeli Labor Party daily Hebrew newspaper], August ۲۲, ۱۹۶۷; my translation.

^{۴۹} Ariel Renan, *Davar*, September ۱۴, ۱۹۶۷; my translation, emphasis in the original.

^{۵۰} For example, Or Kashti, "'Only Room for Men': Driver Denied Israeli Woman Entry on Bus to Ultra-Orthodox Town," *Haaretz*, July ۱۰, ۲۰۱۹; Or Kashti, "Sex Separation at Jerusalem Conference Attended by Government

Officials,” *Haaretz*, July ۱۶, ۲۰۱۹; Or Kashti, “No White Shirts, Separate Smoking Areas for Female Soldiers: Israeli Army Beefs Up ‘Modesty’ Rules,” *Haaretz*, July ۱۴, ۲۰۱۸; Or Kashti, “Gender Segregation at Israel’s Universities Spreading to Whole Campus, High Court Warns,” *Haaretz*, January ۱۸, ۲۰۱۹.

^{۵۱} For example, Or Kashti and Shira Kadari-Ovadia, “Education According to Bennett: More Judaism, Less Democracy,” *Haaretz*, January ۲۸, ۲۰۱۹; Or Kashti, “Israeli Education Ministry Secretly Eased Religious Groups’ Access Inside Secular Schools,” *Haaretz*, August ۱۱, ۲۰۱۹; Noga Brenner Samia, “Israeli Schools Teach Pro-Settler Religious Nationalism Is the Only Way to be Jewish,” *Haaretz*, October ۳۱, ۲۰۱۹.

^{۵۲} Yotam Berger, “Israeli Party Approves Annexation Plan to Coerce Palestinian Departure,” *Haaretz*, September ۱۳, ۲۰۱۷.

^{۵۳} صورت‌بندی این سه گزینه از تفسیری تلمودی برداشته شده است:

Vayikra Rabba ۱۷:۶.

^{۵۴} Daniel Blatman, “The Israeli Lawmaker Heralding Genocide Against Palestinians,” *Haaretz*, May ۲۳, ۲۰۱۷. See also Zeev Sternhell, “In Israel, Growing Fascism and a Racism Akin to Early Nazism,” *Haaretz*, January ۱۹, ۲۰۱۸.

^{۵۵} برای شرح مفصل سه‌بخشی از جنبش معبد سوم و طرح‌های آن، نک.

Whitney Webb, “In Israel Push to Destroy Jerusalem’s Iconic Al-Aqsa Mosque Goes Mainstream,” *MintPress News*, June ۲۴, ۲۰۱۹; Whitney Webb, “How Israel’s Third Temple Movement Rebranded Theocracy as ‘Civil Rights,’” *MintPress News*, July ۳, ۲۰۱۹; Whitney Webb, “The Untold Story of Christian Zionism’s Rise to Power in the United States,” *MintPress News*, July ۱۲, ۲۰۱۹.

^{۵۶} Allison Kaplan Sommer, “How a Group of Jewish Terrorists Ended Up in Israel’s Halls of Power,” *Haaretz*, July ۵, ۲۰۱۸.

^{۵۷} بخش نخست بسیار افشاگر این مجموعه را می‌توان –متأسفانه بدون زیرنویس انگلیسی– بر یوتیوب

دید.

^{٥٨} Sebastian Kettley, “End of the World: Jerusalem Third Temple ‘Fulfils Biblical Prophecy’ of the End Times,” *Express*, March ١٨, ٢٠١٩.